

مبانی حکمی ولایت فقیه از دیدگاه جواد آملی

محمدحسین جعفری

استادیار حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد، یزد، ایران

vakeel@gmail.com

معصومه حسین زاده

دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد، یزد، ایران

Masoumehhoseinzadeh2121@gmail.com

چکیده

ولایت فقیه یکی از اساسی ترین مباحث اندیشه دینی و سیاسی و مسائل مهم روز و جامعه موفق به حساب می آید. ولایت فقیه ابعاد و وجوه مختلفی دارد. از یک سو ولایت فقیه، مقوله ای فقهی است و از سوی دیگر، مقوله ای کلامی. حتی ابعادی عرفانی نیز می یابد. بزرگانی چون حضرت امام خمینی(ره) وقتی به مقوله سیاست، حکومت و ولایت می نگرند، وجوه چندگانه آن را به ویژه دو وجه کلامی و فقهی آن را به صورت توامان مورد نظر قرار می دهند. در این میان، بی تردید کلامی، اعتقادی بودن مقوله تدبیر سیاسی جامعه بعد از زمان پیامبر(ص) مطمح نظر است. این امر به دوران غیبت و مسئولیت خاص عالمان دینی نیز سرایت کرده است. کلامی یا اعتقادی بودن مقوله ولایت تنها مربوط به ائمه معصوم(ع) نیست. بلکه اصل مقوله جانشینی، از این ویژگی برخوردار است. یعنی، جانشینی مستقیم و غیرمستقیم آن حضرت(ص)، مقوله ای جدا از منصب امامت پیامبر(ص) نیست. بدین معنا که مقوله امامت پیامبر(ص) با امامت جانشینان او، از یک مقوله است و تنها با اذن و نصب الهی قابل تحقق است. بر این اساس، اصل مسئولیت تدبیر جامعه به عنوان بخش مهم امامت و جانشینی پیامبر(ص) - را نمی توان امری دنیوی تلقی کرد. از این رو، ولایت فقیه به مناسبت استمرار ولایت ائمه معصوم(ع)، مقوله ای اعتقادی است. در این مقاله مبانی حکمی ولایت فقیه از دیدگاه جواد آملی بررسی میشود. آیت الله جواد آملی، به مثابه فقیه، فیلسوف، متکلم و عارفی ژرف اندیش در برخورد با این مقوله - همانند برخی دیگر از ژرف اندیشان معاصر وجه کلامی و فقهی ولایت را توامان در نظر می گیرند.

کلمات کلیدی

ولایت، فقیه، مبانی ولایت فقیه، آیت الله جواد آملی،

مقدمه

حضرت آیت الله جوادی آملی، یکی از علما و اندیشمندان برجسته اسلامی معاصر است که با رویکرد فلسفی و کلامی و با نگاهی نو و از منظری خاص به طرح مباحث ولایت فقیه پرداخته است. اصل مسئولیت تدبیر جامعه، به عنوان بخش مهم امامت و جانشینی پیامبر(ص) - را نمی توان امری دنیوی تلقی کرد. از این رو، ولایت فقیه به مناسبت استمرار ولایت ائمه معصوم(ع)، مقوله ای اعتقادی است. حضرت آیت الله جوادی آملی، به مثابه فقیه، فیلسوف، متکلم و عارفی ژرف اندیش در برخورد با این مقوله همانند برخی دیگر از ژرف اندیشان معاصر خود مانند آیت الله مصباح یزدی وجه کلامی و فقهی ولایت را توأمان در نظر می گیرند. در هر حال، کلامی دانستن مقوله ولایت فقیه بدان معناست که نمی توان آن را در سطح سایر مقوله های دینی دانست. اما این نکته بدان معنا نیست که همه مقوله های اعتقادی و کلامی در یک سطح هستند و ولایت فقیه نیز در عرض اموری چون توحید و نبوت است. بلکه، طیفی از امور کلامی و اعتقادی داریم که مقوله ولایت فقیه - به مثابه نیابت از امام معصوم - نیز از آن زمره است. وجه دیگر مقوله ولایت فقیه، فقهی بودن آن است. فقهی بودن یک مقوله بدان معناست که به وظایف و حقوق مکلفان مربوط می شود. چنان که احکام فقهی مبتنی بر آموزه های اعتقادی و کلامی است، دانش کلام نیز از جهت رتبه و منزلت، متأخر از دانش کلام است. بر این اساس، گزاره های فقهی مبتنی بر گزاره ها و مفروضات کلامی خاصی هستند. فقهی بودن مقوله ولایت فقیه، بدان معناست که مسئله وظایف و حقوق ولایی از منظر فقهی روشن شود. به تعبیر دیگر، طرح مقوله ولایت فقیه از منظر فقهی بدان معناست که دانش فقه می خواهد افعال مکلفان را سامان دهد. در دایره دانش فقه، مشخص شدن تکلیف افعال مکلفان، با ضوابط خاصی انجام می گیرد که آن ضوابط مبتنی بر پیش فرض های کلامی و اعتقادی هستند. اما این امر بدان معنا نیست که همه ضوابط مورد نیاز در دانش کلام، تماماً در این دانش متأخر نیز وجود دارند، بلکه تفاوت های خاصی وجود دارد که به اقتضای تفاوت رتبه و جایگاه طولی این دو دانش، شکل می گیرند.

مفهوم فقه

کلمه «فقه» در لغت به معنای فهم، آگاهی و دانایی است [۱] خواه مربوط به دین باشد و یا چیز دیگر. در کتاب لسان العرب معنای «فقه» فراتر از مطلق دانستن است و منظور از آن علم و دانستن است که همراه با دقت نظر و استنباط باشد [۲]. «فقه» در اصطلاح؛ به معنای علم و آگاهی دقیق نسبت به علوم دین و احکام الهی و توان استنباط آنها از طریق ادله تفصیلی (کتاب، سنت، عقل و اجماع) است. «فقه» یکی از شاخه های علوم دینی و عبارت است از: «علم به احکام شرعی از طریق استنباط و اجتهاد» [۳]. «فقیه» کسی است که در علوم اسلامی تخصص دارد و احکام الهی را از ادله آن استنباط می کند.

مفهوم ولایت

«ولایت» معانی مختلفی دارد. ریشه لغوی آن (ولی) به معنای قرب، اتصال و پیوند دو یا چند شیء است. از پیوند عمیق دو شیء، ولایت پدید می آید [۴]. ولایت به «تکوینی» و «تشریحی» تقسیم می شود: یک. ولایت تکوینی: «ولایت تکوینی» به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است. چنین ولایتی از آن خدا است. اصل پیدایش، تغییرات و بقای همه موجودات به دست او است و همه تحت اراده و قدرت خدا قرار دارند. خداوند متعال مرتبه ای از این ولایت را به برخی از بندگانش اعطا می کند. معجزات و کرامات انبیا و اولیا، از آثار همین ولایت تکوینی است. آنچه در ولایت فقیه مطرح است، «ولایت تکوینی» نیست. دوم. ولایت تشریحی «ولایت تشریحی» دو قسم است:

الف. قانون گذاری: بر اساس توحید ربوبی، هرگونه قانونی که انتساب به خداوند نداشته باشد، به شرک در تشریح منتهی می شود: (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ)؛ [۵] و فقط کسی مجاز به جعل قانون است که از طرف خداوند، مأذون باشد، مانند پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع)، قرآن در این باره می فرماید: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ) [۶]. امام صادق (ع) نیز فرموده است: «فما فوَّضَ اللهُ الی رسولِهِ، فقد فوَّضَ الینا» [۷]. آیت الله معرفت در توضیح این موضوع می نویسد: «اینان حامل ودایع نبوت بودند و طبق تعلیم و تربیت پیامبر اکرم (ص) و تأیید روح القدس، بینش واقعی لازم را دارا بودند و بر ملاکات اصلی احکام، نسبت به پیشامدها کاملاً واقف بودند و بر حسب رخدادهای زمانه و مصالح مقتضی، تشریح احکام می نمودند» [۸]. زمان غیبت نیز فقیه جامع شرایطی که به کتاب و سنت آشنایی دارد، نسبت به اوضاع و احوال زمانه آگاه است، مقتضیات زمان و مکان را تشخیص می دهد و از تقوا و پارسایی نیز برخوردار است؛ از سوی معصومین (ع)، مأذون است تا به وضع قوانین متغیر در چارچوب احکام و آموزه های اسلامی و مصالح جامعه اسلامی بپردازد. جعل چنین ولایتی برای فقیه جامع شرایط، نه تنها منافاتی با ولایت تشریحی و حاکمیت خداوند ندارد؛ بلکه شأنی از شؤون ربوبیت الهی و در طول آن است [۹].

ب. زعامت و رهبری: از دیدگاه اسلامی، انسان یکتاپرست، نباید از هیچ فرد یا نهادی، فرمان ببرد و کسی را ولی، سرپرست و ارباب خود قرار دهد و بی چون و چرا مطیع او گردد. (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ)؛ [۱۰] «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آنکه مأمور نبودند جز

اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است او از آنچه [با وی] شریک می‌گردانند». مگر آنکه خداوند سبحان برای او چنین حقی را جعل و تشریح کرده باشد. قرآن فرموده است: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)؛ احزاب (۳۳)، آیه ۶. «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیک‌تر] است» نیز (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ)؛ [۱۱] «ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند». بر اساس این آیات خداوند ولایت تدبیری و حق اداره و تنظیم اجتماعی را برای پیامبر و امامان معصوم (ع) تشریح کرده است و تنها آنان هستند که می‌توانند حاکمیت سیاسی و زمامداری جامعه را در دست گرفته و در رأس هرم قدرت باشند. بر اساس دلایل گوناگونی، چنین ولایتی از طرف ائمه اطهار (ع) به فقیهان واجد شرایط واگذار شده است و آنان به نیابت از معصومین (ع)، علاوه بر حق قانون‌گذاری - با قیود و شرایطی که بیان شد دارای ولایت زعامت و رهبری جامعه بوده و موظف به تدبیر، سرپرستی و تنظیم اجتماعی، جامعه اسلامی هستند. در هر صورت معنای اصطلاحی «ولایت» عبارت است از: «تصدی امر و اداره حکومت» [۱۲].

ارتباط ولایت و قیمومیت

در بحث ولایت و قیمومیت، نخست باید به پیش فرض آن نظر افکند که آیا به راستی می‌توان ولایت را به رابطه قیمومت تفسیر کرد و این دو را یگانه انگاشت و آنگاه لوازم قیمومت را به هرگونه ولایتی تعمیم داد؟ در کدام مرجع موثق، فرهنگ لغت یا متن فقهی معتبری، ولایت به قیمومت تفسیر شده است تا به آثار آن ملتزم گردیم؟ برای یافتن پاسخ و پی بردن به ماهیت و مفهوم ولایت شرعی، نخست باید مفهوم ولایت را در لغت و کاربرد عرفی مشاهده کرد، آنگاه بایستی به سراغ دانش فقه و ابواب گوناگون آن رفت. اما در لغت، ریشه لغوی ولایت، «وَلِيَ» به معنای قرب، اتصال و پیوند دو یا چند شیء است. از پیوند عمیق دو شیء، ولایت پدید می‌آید [۱۷]. ولایت معانی مختلفی مثل فرمان‌روایی، محبت، نصرت و سلطان برای آن ذکر کرده اند که ریشه اصلی واژه، با همان معنای لغوی، در تمامی این معانی مشاهده می‌شود. از میان معانی یادشده، کاربرد ولایت در امارت و فرمان‌روایی، گستردگی و شیوع خاصی دارد؛ به طوری که ادعای انصراف ولایت به امارت، سخنی صواب و منطبق بر استعمال عرفی است [۱۸].

اما در فقه با توجه به این که ولایت در متون فقهی، باب و کتابی مخصوص به خود که تمام فروع و مسائل مرتبط با آن یک جا طبقه بندی شده باشد، ندارد، می‌توان با شیوه‌ی استقرار، به تتبع در نمونه‌های کاربرد ولایت و اقسام شرعی آن، در کتب فقهی پرداخت، تا آشکار گردد که یگانه‌انگاری ولایت با قیمومیت چه حظّ و بهره‌ای از واقعیت را دارد؟ اکنون که روشن شد ولایت مساوی و همسان با قیمومیت نیست، می‌توان ماهیت و جوهره واقعی ولایت شرعی را مدیریت و یا در اصطلاح زبان فارسی، سرپرستی نامید. وجه مشترک اقسام ولایت شرعی، همان حق مدیریت و اداره و سرپرستی امور مختلف جامعه است. در حقیقت، مسئله‌ی ولایت و سرپرستی از اختراعات شریعت نیست؛ یعنی مفهوم ولایت مفهومی نوین، مانند زکات، صلوات و وضو نیست که شریعت آن را پدید آورده باشد. ولایت، امر امضایی است، نه تأسیسی. ولایت، از موضوعات عرفی

است که از ضروریات حیات جمعی بشر به شمار می رود و با تاریخ انسان گره خورده است. ولایت، به فرهنگ و جغرافیایی خاص، وابسته نیست. اگر زیست جمعی را فطری بشر بدانیم، ولایت از اجزای تفکیک ناشدنی آن است. امور نیازمند مدیریت و اداره در جوامع بشری را می توان به دو گروه خرد و کلان یا جزئی و کلی تقسیم کرد. هر جامعه ای بنا بر مقتضیات فرهنگی و دینی خویش برای این امور چاره ای می اندیشد و افرادی را برای تصمیم گیری درباره ی آنها برمی گزیند. این مدیریت و تدبیر، هرگاه طبق مقررات و قوانین شرعی انجام پذیرد، «ولایت شرعی» نامیده می شود.

ولایت شرعی عهده دار اداره ی جامعه در بُعد کلان است و احکام گسترده ای را در سراسر ابواب فقهی، مثل نماز جمعه، جمع آوری خمس و زکات، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، اقامه ی حدود و قصاص و دیات و غیره را به خود اختصاص می دهد. با توجه به اهمیّت و گستره ی ولایت سیاسی، می توان آن را مهم ترین قسم ولایت شرعی و رکن رکین فقه در جمیع احکام شرعی دانست؛ زیرا در پرتو این ولایت است که امکان اجرای احکام سیاسی دینی فراهم می آید. در نظریه ی ولایت فقیه، غرض از واژه ی ولایت، همین ولایت سیاسی است. نتیجه آن که اولاً، ولایت، نه عین قیمومیت است و نه ملازم با آن؛ از این رو نمی توان لوازم قیمومیت، یعنی ناتوانی مولی علیه و نیازمندی وی به قیم را، به تمامی اقسام ولایت سرایت بخشید. هر ولایتی، در حیطه ای که مقرر می گردد، لوازمی دارد که تابع و وابسته به همان حیطه است و قابل سرایت به اقسام دیگر نیست. ثانیاً، در بحث ولایت فقیه، منظور از ولایت، همان ولایت سیاسی و مدیریت اجتماعی است که هر دولت و حاکم سیاسی، مشروع یا نامشروع، این ولایت را در اختیار دارد. منظور از ولایت سیاسی، همان امامت امت است که برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امام علی (علیه السلام) ثابت بوده و حق مشروع ایشان به حساب می آمده است.

ولایت و محجوریت

ملازم انگاری ولایت و محجوریت، ناشی از مغالطه ای است مشابه آنچه در یگانه پنداری ولایت و قیمومیت وجود دارد که در بحث قبل اشاره شد. با بررسی دقیق متون فقهی پی می بریم که نمی توان ولایت را با محجوریت ملازم دانست. هدف هر ولایتی که جعل می شود، جبران نقص مولی علیهم نیست تا در افراد تحت ولایت، به دنبال نقص باشیم. رابطه ی منطقی ولایت و محجوریت، عام و خاص من وجه است که تنها در ولایت بر سفیه و مجنون، با یکدیگر جمع شده اند.

ولایت فقیه در اندیشه آیت الله جوادی آملی:

ولایت فقیه مقوله ای است که بسیاری از نظریه پردازان بزرگ فقه شیعی در عصر حاضر بدان پرداخته اند. ولایت فقیه ابعاد و وجوه مختلفی دارد. از یک سو ولایت فقیه، مقوله ای فقهی است و از سوی دیگر، مقوله ای کلامی. حتی ابعادی عرفانی نیز می یابد.

الف. نسبت دو وجه کلامی و فقهی ولایت فقیه

در هر حال، کلامی دانستن مقوله ولایت فقیه بدان معناست که نمی توان آن را در سطح سایر مقوله های دینی دانست. اما این نکته بدان معنا نیست که همه مقوله های اعتقادی و کلامی در یک سطح هستند و ولایت فقیه نیز در عرض اموری چون توحید و نبوت است. بلکه، طیفی از امور کلامی و اعتقادی داریم که مقوله ولایت فقیه به مثابه نیابت از امام معصوم نیز از آن زمره است. وجه دیگر مقوله ولایت فقیه، فقهی بودن آن است. فقهی بودن یک مقوله بدان معناست که به وظایف و حقوق مکلفان مربوط می شود. چنان که احکام فقهی مبتنی بر آموزه های اعتقادی و کلامی است، دانش کلام نیز از جهت رتبه و منزلت، متاخر از دانش کلام است.

بر این اساس، گزاره های فقهی مبتنی بر گزاره ها و مفروضات کلامی خاصی هستند. فقهی بودن مقوله ولایت فقیه، بدان معناست که مسئله وظایف و حقوق ولایی از منظر فقهی روشن شود. به تعبیر دیگر، طرح مقوله ولایت فقیه از منظر فقهی بدان معناست که دانش فقه می خواهد افعال مکلفان را سامان دهد. در دایره دانش فقه، مشخص شدن تکلیف افعال مکلفان، با ضوابط خاصی انجام می گیرد که آن ضوابط مبتنی بر پیش فرض های کلامی و اعتقادی هستند. اما این امر بدان معنا نیست که همه ضوابط مورد نیاز در دانش کلام، تماما در این دانش متاخر نیز وجود دارند، بلکه تفاوت های خاصی وجود دارد که به اقتضای تفاوت رتبه و جایگاه طولی این دو دانش، شکل می گیرند.

ب. شاخصه های دو وجه کلامی و فقهی در بحث ولایت فقیه

آیت الله جوادی آملی، با توجه به این نسبت خاص، دو وجه کلامی و فقهی ولایت فقیه را به صورت توأمان در نظر می گیرند. از منظر ایشان، در زمینه ولایت فقیه، از دو جنبه کلامی و فقهی می توان سخن گفت. در این راستا، برخی از مولفه های شایان توجه عبارتند از:

۱. یکی از مسائل مهم در زمینه روش علوم مشهور به نقلی مانند فقه آن است که آیا روش آنان صرفا نقلی است؟ و آیا دانش کلام صرفا عقلی است؟ تاثیر این بحث در تلقی ما از کلامی یا فقهی بودن ولایت فقیه تاثیر دارد. از منظر آیت الله جوادی آملی، صرف عقلی بودن دلیل، مسئله ای را کلامی یا فلسفی نمی کند. چنان که، بسیاری از مسائل فقهی را می توان یافت که دلیل آن ها عقلی است نه نقلی، مانند وجوب اطاعت از خداوند. چه آن که، این مسئله در عین حال که دلیلی عقلی دارد، مسئله ای فقهی بوده و مربوط به وظیفه مکلف است. (ولایت فقیه؛ ولایت فقاقت و عدالت، ص ۱۴۱-۱۴۳)

از منظر ایشان، کلامی بودن ولایت فقیه، از کلامی بودن امامت سرچشمه می گیرد و با آن که اثبات ولایت و تعیین امامت پس از نبوت از سوی خداوند، یک مسئله کلامی است، ولی در عین حال در فقه نیز از آن بحث می شود، هم از وظیفه امام در پذیرش امامت و هم از وظیفه مردم در اطاعت از امام خود. (همان)

۲. یکی از نکاتی که می تواند بیانگر تمایز دقیق بین دو وجه کلامی و فقهی ولایت فقیه باشد، این است که از معیار موضوع برای تمایز علوم بهره بگیریم. در دیدگاه آیت الله جوادی، هر مسئله ای که موضوعش فعل خدا باشد، کلامی خواهد بود و هر مسئله ای که موضوع آن فعل مکلف باشد، فقهی است. از این رو، اگر نتیجه برهانی که در اثبات ولایت فقیه ذکر می شود، وجوب و ضرورت تعیین ولایت فقیه از سوی خداوند سبحان باشد، بحث از ولایت فقیه، بحثی کلامی خواهد بود. بحث کلامی درباره ولایت فقیه، این است که آیا ذات اقدس اله که عالم به همه ذرات عالم است: "لا یعزب عنه مثقال ذره"، او که می داند اولیای معصومش زمان محدودی حضور و ظهور دارند و خاتم اولیانش مدت مدیدی غیبت می کند، آیا برای زمان غیبت، دستوری داده یا این که امت را به حال خود رها کرده است؟ در این تلقی، موضوع چنین مسئله ای، فعل الله است و لذا اثبات ولایت فقیه و برهانی که بر آن اقامه می شود، مربوط به علم کلام است. پس از اثبات ولایت فقیه در علم کلام، در علم فقه نیز از دو جهت، سخن از ولایت فقیه به میان خواهد آمد: اول آن که، چون خداوند در عصر غیبت ولایت را برای فقیه تعیین فرموده، پس بر فقیه جامع الشرایط واجب است که این وظیفه را انجام دهد و دوم این که، بر مردم بالغ و عاقل و حکیم و فرزانه و مکلف نیز واجب است که ولایت چنین رهبری را بپذیرند و از احکام شرعی و قضاها و ولایت های شرعی که توسط او ثابت یا صادر می شود، اطاعت کنند. این دو مسئله، فقهی اند و متفرع بر آن مسئله کلامی هستند، زیرا در این دو مسئله اخیر، سخن از فعل مکلف است، یکی فعل فقیه و دیگری فعل مردم، که هر دو مکلف به انجام وظایف دینی اند. بنابراین، اصل ولایت فقیه، مسئله ای کلامی است، ولی از همین ولایت فقیه، در علم فقه نیز بحث می شود تا لوازم آن حکم کلامی، در بایدها و نبایدهای فقهی روشن شود. (ولایت فقیه؛ ولایت فقاقت و عدالت، ص ۱۴۱-۱۴۳)

ج. دو چهره "اطاعت از صاحبان ولایت"

بی تردید خداوند متعال کار لغوی انجام نمی دهد. از این رو، در برخورد با مقولاتی مانند جعل ولایت برای انبیا و اوصیا و دیگر صاحبان ولایت، تصویر ما از ولایت نمی تواند به گونه ای باشد که به صورت محدود یا به صورت تمام عیار به حکم تن در دهیم که مقتضی لغویت در کار خداوند متعال باشد. این نکته بدان معناست که جعل ولایت برای صاحبان ولایت، نمی تواند جدا از ایجاب اطاعت از آنان، باشد. از این منظر، خاستگاه ایجاب اطاعت از آنان برآمده از خواست و مصلحت سنجی خداوند متعال است. خواست خداوند هم ذاتا مقتضی پیروی از اوست. چنان که، مالکیت انحصاری و حقیقی خداوند متعال بر سراسر عالم مقتضی حق ذاتی خداوند برای الزام اطاعت از خود او و اطاعت از کسانی است که او آن ها را ولایت می دهد. اصل مشهور عدم ولایت، مبتنی بر این خاستگاه اعتقادی و کلامی است که تنها خداوند است که ولایت ذاتی- در دو جنبه تکوینی و تشریحی- دارد و هیچ کس جز از جانب او از ولایت برخوردار نیست و نمی شود. اعطای ولایت از جانب خداوند به برگزیدگان خود مقتضی لزوم اطاعت از آنان است. چه آن که، ولایت آنان از جانب کسی به آن ها داده شده است که تنها او به صورت ذاتی ولایت دارد و برخوردار از حق اطاعت است. بدین معنا که هیچ کس جز از جانب خداوند حتی بر امور خود نیز ولایت ندارد. بنابراین، اصل مقوله وجوب اطاعت از صاحبان ولایت، خاستگاهی کلامی دارد. اما بررسی برخی از ابعاد

فرعی تر آن می تواند از منظر فقهی صورت گرفته و تکلیف عملی و رفتاری مکلفان را روشن کند. بر این اساس، پاسخ این مسئله روشن می شود که آیا اطاعت از ولی فقیه، مقوله ای کلامی است یا مقوله ای فقهی؟ و تاثیری در عمل خارجی مکلفان دارد یا نه؟

از منظر آیت الله جوادی آملی، بسیاری از مسائل فقهی را می توان یافت که دلیل آن ها عقلی است نه نقلی، مانند وجوب اطاعت از خداوند. این مسئله در عین حال که دلیلی عقلی دارد، مسئله ای فقهی بوده و مربوط به وظیفه مکلف است. این تلقی مقتضی آن است که اطاعت از ولی فقیه همانند اطاعت از خداوند متعال، مربوط به وظیفه مکلف است. یعنی، بررسی لزوم اطاعت از خداوند متعال یا اطاعت از ولی فقیه به رغم تفاوت سطح و نوع ولایت آن ها هر دو در دایره دانش فقه است.

این امر نه مقتضی کاستن از منزلت اطاعت از خداوند است و نه به معنای ارتقای سطح ولایت فقیه به سطح ولایت ذاتی خداوند متعال. این مسئله صرفاً نشان دهنده طبیعت موضوع مورد بحث است. نکته مهم در این جا این است که نسبت خاص مقوله های فقهی با مقوله های کلامی بدین صورت است که مقوله های فقهی بر مفروضات و مبانی کلامی تکیه دارند: بر مردم بالغ و عاقل و حکیم و فرزانه و مکلف نیز واجب است که ولایت چنین رهبری را بپذیرند و از احکام شرعی و قضاها و ولایت های شرعی که توسط او ثابت یا صادر می شود، اطاعت کنند. این دو مسئله، فقهی اند و متفرع بر آن مسئله کلامی هستند؛ زیرا در این دو مسئله اخیر، سخن از فعل مکلف است، یکی فعل فقیه و دیگری فعل مردم، که هر دو مکلف به انجام وظایف دینی اند. (همان)

د. بازتاب "دو وجه کلامی و فقهی ولایت فقه"

در تاریخچه "عینیت ولایت فقیه" برخورداری توأمان ولایت فقیه از دو وجه فقهی بودن و کلامی بودن، اگر در آیین تاریخچه تحقق ولایت فقیه تصویر شود، می تواند به این سؤال نیز پاسخ دهد که چگونه و چرا ولایت فقیه در سخنان فقها بدان گونه بازتاب نیافت که در سخن و عمل امام خمینی(ع) بازتاب یافت؟

از منظر آیت الله جوادی آملی، اگر پیش تر، "جریان ولایت و سرپرستی فقیه عادل نسبت به امور مسلمین، اگر به صورت مبسوط در متون فقهی نیامد، نه برای آن است که فقهای متقدم، قائل به ولایت فقیه نبودند و پس از قرن دهم، به تدریج، سوق چنین کالایی رواج یافت و در عصر مرحوم نراقی(ره) خریداران و آفری پیدا کرد و زمان امام خمینی(قدس سره) به بالندگی و ثمربخشی خود رسید، بلکه تا آن عصر، زمزمه سیاست دینی و نوای حکومت اسلامی و صلاهی رهبری سیاسی، نه دلپذیر بود و نه گوش نواز، و از این رو، از ولایت سیاسی ائمه معصومین علیهم السلام نیز در متون فقهی بحث نمی شد، زیرا فقه سیاسی به معنای گفت و گوی مشروح پیرامون مسوول اجرای حدود و تعزیرات و فرماندهی کل قوا یا فرماندهی لشکر، به طور رسمی طرح نمی شود تا آن که بالاصاله از آن امام معصوم باشد و بالنیابه در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام، برعهده فقیه عادل باشد و این، برای آن نیست که در عصر غیبت نمی توان درباره امام معصوم علیه السلام بحث کرد (به بهانه این که فعلاً امام معصوم علیه السلام حاضر نیست)، زیرا بررسی متون اسلامی و تحقیق پیرامون دین و سیاست و عدم انفکاک آن ها از یکدیگر، جزو مباحث اصیل کلام اسلامی است از یک سو و جزو مباحث مهم فقه سیاسی است از سوی دیگر؛ لیکن شرایط محیط و خفقان حاکم بر امت اسلامی و علل

درونی و عوامل بیرونی هماهنگ، سبب خروج این گونه مسائل اساسی از صحنه کلام و از ساحت فقه و از فهرست احکام الهی سیاسی شده اند. غرض آن که، نه تنها از ولایت والیان دینی یعنی فقیه عادل در متون فقهی بحث نمی شد (مگر به طور نادر و متفرق) بلکه از زعامت و رهبری والیان معصوم نیز در آن ها بحث عمیق و دامنه دار به عمل نمی آمد و جزو مسائل و احکام غیرمبتلا به محسوب می شد" (همان، ص ۲۸۱۲۸۲)

دلایل عقلی ولایت فقیه از نگاه آیت الله جوادی آملی

آیت الله جوادی آملی یکی از فقها و فیلسوفان کشورمان است که دلایل عقلی متقنی بر ضرورت ولایت فقیه ارائه کرده است. ایشان در کتاب «ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت» به بررسی دلیل «عقلی محض»، دلیل «مركب از عقل و نقل» و دلیل «نقلی محض» بر ولایت فقیه پرداخته است که در این مقال دلیل عقلی محض منتشر می شود:

دلیل عقلی محض همان برهان ضرورت نظم در جامعه اسلامی است که در گذشته بیان گردید و دانستن این نکته درباره آن ضروری است که این برهان، به دلیل آنکه مقدماتی عقلی دارد و از این جهت، دلیلی عقلی است، هرگز ناظر به اشخاص نیست و دارای چهار خصوصیت "کلیت"، "ذاتیت"، "دوام"، و "ضرورت" می باشد و به همین دلیل، نتیجه ای که از آن حاصل می شود نیز کلی و ذاتی و دائمی و ضروری خواهد بود. از اینرو، براهینی که در باب نبوت و امامت اقامه می شود، هیچ یک ناظر به نبوت و یا امامت شخص خاص نیست و امامت و نبوت شخصی را ثابت نمی کند و در مساله ولایت فقیه نیز آنچه طبق برهان عقلی محض اثبات می شود، اصل ولایت برای فقیه جامع الشرایط است و اما اینکه کدام یک از فقیهان جامع الشرایط باید ولایت را به دست گیرد، امری جزئی و شخصی است که توسط خبرگان برگزیده مردم یا راه های دیگر صورت می گیرد.

در فصل نخست کتاب گفته شد که حیات اجتماعی انسان و نیز کمال فردی و معنوی او، از سویی نیازمند قانون الهی در ابعاد فردی و اجتماعی است که مصون و محفوظ از ضعف و نقص و خطا و نسیان باشد و از سوی دیگر، نیازمند حکومتی دینی و حاکمی عالم و عادل است برای تحقق و اجرای آن قانون کامل. حیات انسانی در بعد فردی و اجتماعی اش، بدون این دو و یا با یکی از این دو، متحقق نمی شود و فقدان آن دو، در بعد اجتماعی، سبب هرج و مرج و فساد و تباهی جامعه می شود که هیچ انسان خردمندی به آن رضا نمی دهد. این برهان که دلیلی عقلی است و مختص به زمین یا زمان خاصی نیست، هم شامل زمان انبیاء (علیهم السلام) می شود که نتیجه اش ضرورت نبوت است، و هم شامل زمان پس از نبوت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است که ضرورت امامت را نتیجه می دهد، و هم ناظر به عصر غیبت امام معصوم است که حاصلش، ضرورت ولایت فقیه می باشد.

تفاوت نتیجه این برهان در این سه عصر، آن است که پس از رسالت ختمیه رسول اکرم، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، آمدن قانونی جدید از سوی خداوند ناممکن است؛ زیرا هر آنچه که در سعادت انسان تا هنگام قیامت؛ از عقاید و اخلاق و احکام نقش دارد، به دست اعجاز، در کتاب بی پایان قرآن

نگاشته شده است و از اینرو، یک نیاز بشر که همان نیاز به قانون الهی است، برای همیشه برآورده گشته است و آنچه مهم می باشد، تحقق بخشیدن به این قانون در حیات فردی و اجتماعی و اجرای احکام دینی است. در عصر امامت، علاوه بر تبیین قرآن کریم و سنت و تعلیل معارف و مدعیات آن و دفاع از حریم مکتب، اجرای احکام اسلامی نیز به قدر ممکن و میسر و تحمل و خواست جامعه، توسط امامان معصوم (علیهم السلام) صورت می گرفت و اکنون سخن در این است که در عصر غیبت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز انسان و جامعه انسانی، نیازمند اجرای آن قانون جاوید است؛ زیرا بدون اجرای قانون الهی، همان مشکل و محذور بی نظمی و هرج و مرج، و برده گیری و ظلم و ستم و فساد و تباهی انسان ها پیش خواهد آمد و بی شک، خدای سبحان در عصر غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، انسان و جامعه را به حال خود رها نساخته و برای هدایت انسان ها، ولایت جامعه بشری را به دست کسانی سپرده است.

کسی که در عصر غیبت ولایت را از سوی خداوند بر عهده دارد، باید دارای سه ویژگی ضروری باشد که این سه خصوصیت، از ویژگی های پیامبران و امامان سرچشمه می گیرد و پرتویی از صفات متعالی آنان است و ما در گذشته از آنها سخن گفتیم (۶۲). ویژگی اول، شناخت قانون الهی بود؛ زیرا تا قانونی شناخته نشود، اجرائش ناممکن است. ویژگی دوم، استعداد و توانایی تشکیل حکومت برای تحقق دادن به قوانین فردی و اجتماعی اسلام بود و ویژگی سوم، امانتداری و عدالت در اجرای دستورهای اسلام و رعایت حقوق انسانی و دینی افراد جامعه. به دلیل همین سه ویژگی ضروری است که گفته می شود نیابت امام عصر (عج) و ولایت جامعه در عصر غیبت از سوی خداوند، بر عهده فقیهان جامع شرایط (سه شرط مذکور) می باشد.

تذکر این نکته نیز سودمند است که سلسله جلیله انبیاء (علیهم السلام) به نصاب نهایی خود رسیده و با انتصاب حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم از سوی خدای سبحان، محال است که کسی به مقام شامخ نبوت راه یابد؛ چنانکه سلسله شریفه امامان (علیهم السلام) نیز به نصاب نهایی خود بالغ شده و با انتصاب حضرت بقیة الله (ارواح من سواه فداه)، ممکن نیست که احدی به مقام والای امامت معصوم راه یابد. لیکن برهان عقلی بر ضرورت زعیم و رهبر برای جامعه، امری ضروری و دائمی است و هر کس در زمان غیبت، مسؤولیت اداره امور مسلمین را داشته باشد، باید به عنوان نیابت از طرف ولی عصر (علیه السلام) باشد؛ زیرا آن حضرت، امام موجود و زنده است که تنها حجت خدا می باشد و همان گونه که در عصر ظهور امامان گذشته، در خارج از اقلیم خاص آنان، نائبان از طرف ایشان منصوب می شدند، در عصر غیبت ولی عصر (علیه السلام) نیز چنین است و نیابت غیر معصوم از معصوم، امری ممکن است؛ زیرا امام معصوم دارای شوون فراوانی است که اگر چه برخی از آن شوون مانند مقام شامخ ختم ولایت تکوینی، اختصاص به خود ایشان دارد و نائب پذیر نیست و هیچ گاه به کس دیگری انتقال نمی یابد، ولی برخی دیگر از شوون آن حضرت که جزء امور اعتباری و قراردادی عقلاست و در زمره تشریح قرار دارد مانند افتاء و تعلیم و تربیت و اداره امور مردم و اجرای احکام و حفظ نظام از تهاجم بیگانگان نیابت پذیر است و این نیابت، به فقیهی تعلق می گیرد که با داشتن آن سه ویژگی، بتواند در غیبت امام (علیه السلام) تا حد ممکن و مقدور، شوون والای آن حضرت را عملی سازد. در فصل نخست کتاب گفته شد که حیات اجتماعی انسان و نیز کمال فردی و

معنوی او، از سویی نیازمند قانون الهی در ابعاد فردی و اجتماعی است که مصون و محفوظ از ضعف و نقص و خطا و نسیان باشد و از سوی دیگر، نیازمند حکومتی دینی و حاکمی عالم و عادل است برای تحقق و اجرای آن قانون کامل. حیات انسانی در بعد فردی و اجتماعی اش، بدون این دو و یا با یکی از این دو، متحقق نمی شود و فقدان آن دو، در بعد اجتماعی، سبب هرج و مرج و فساد و تباهی جامعه می شود که هیچ انسان خردمندی به آن رضا نمی دهد.

چند نکته پیرامون دلیل عقلی

اول: گرچه "برهان ضرورت وحی و نبوت" بر اساس اجتماعی بودن زندگی انسان و نیازمندی وی به قانون و عدم امکان تدوین قانون کامل و جامع بدون وحی و نیز عدم سودمندی قانون معصوم، بدون مبین و مجری معصوم، اقامه می شود و به همین صورت در کتاب های کلامی و فلسفی رایج است، لیکن براهین برخی از مطالب، دارای مراتبی است که طبق کارآمدی آنها، هر یک در جایگاه ویژه خود مطرح می شود. آنچه برای اوحدی از انسان ها مؤثر است، ارائه برهان وحی و نبوت از طریق نیاز بشر به تکامل مادی و معنوی و رهنمود وی در سلوک الهی و نیل به لقای خدای سبحان است. اصل این برهان جامع و کامل، از دوده "طه" و نسل "یاسین" است؛ سپس راهیان کوی و لواء و سالکان سیبیل لقاء، چونان شیخ الرئیس (رحمه الله) آن را در طی تبیین مقامات عارفین و تشریح منازل سائرین و تعلیل ترتب مدارج و معارج سالکین و اصل بازگو کرد. آگاهان به متون فلسفی و کلامی مستحضرند که طرح مبدا قابلی وحی یابی در اثناء "علم النفس" است و ارائه مبدا فاعلی آن، در ثنایای مبحث الهی است.

اگر چه ابن سینا (ره) از ضرورت وحی و نبوت در پایان الهیات شفا سخن به میان آورد و بر منهج مالوف حکیمان سخن گفت البته در آنجا نیز، در بحث از عبادات و منافع دنیوی و اخروی آنها، سخنی درباره خواص مردم و تزکیه نفس دارند که علاوه بر صبغه تدین اجتماعی، صبغه تمدن فردی را نیز در اثبات نبوت آورده اند (۶۳) لیکن آنچه را که از برهان امام صادق (علیه السلام) در کتاب الحجۃ کافی (۶۴) برمی آید، ذخیره عارفان قرار داد و در نمطنهم اشارات و تنبیهات، نقاب از چهره آن برداشت تا روشن گردد که هر انسانی، خواه تنها زندگی کند و خواه با جمع، خواه تنها خلق شده باشد و خواه دیگری نیز آفریده شده باشد، نیازمند وحی و نبوت است؛ یعنی یا خودش پیامبر است و یا در تحت هدایت یک پیامبر قرار دارد؛ تا در ظل وحی، به معرفت نفس و شناخت شوون ادراکی و تحریکی روح و کیفیت بهره برداری از آنها و نحوه ارتباط با جهان خارج و سرانجام، کیفیت هماهنگ کردن بهره وری از خود و جهان را در ارتباط با مبدا عالم و آدم فراگیرد و عمل کند: "لما لم یکن الانسان حیث یستقل وحده بامر نفسه الا بمشارکة آخر من بنی جنسه وبمعارضه ومعاوضه تجریان بینهما یفرغ کل واحد منهما لصاحبه عن مهم لو تولاه بنفسه لاذحم علی الواحد کثیر وکان مما یتعسر ان امکن وجب ان یكون بین الناس معامله وعدل یحفظه شرع یفرضه شارع متمیز باستحقاق الطاعه لاختصاصه بایات تدل علی انها من عند ربه ووجب ان یكون للمحسن والمسیء جزاء عند القدر الخبیر. فوجب معرفه المجازی والشارع؛ ومع معرفه سبب المحافظه للمعرفه ففرضت علیهم العباده المذکره للمعبود وکررت علیهم لیستحفظ التذکیر بالتکریر حتی استمرت الدعوه الی العدل المقیم لِحیاء

النوع ثم زيد لمستعمليهما بعد النفع العظيم في الدنيا الاجر الجزيل في الاخرى ثم زيد للعارفين من مستعمليهما المنفعة التي خصوا بها فيما هم مولون وجوههم شطره. فانظر الى الحكمة ثم الى الرحمة والنعمة تلحظ جنابا تبهرک عجائبه ثم اقم واستقم " (۶۵) .

دوم: تفاوت میان دلیل عقلی محض و دلیل ملفق از عقل و نقل، این است که چون در برخی از استدلال‌ها، برای دوام دین و جاودانگی مکتب، از آیه "لایاتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه " (۶۶) و مانند آن استعانت‌شد، لذا تمام مقدمات آن دلیل مزبور، عقل محض نیست و چون پس از فراغ از استمداد به برخی از ادله نقلی، جریان ولایت فقیه با کمک عقلی بررسی شد، لذا چنین دلیلی، ملفق از عقل و نقل محسوب شد اولاً، و در قبال دلیل عقلی محض قرار گرفت ثانیاً، و سبب تعدد ادله، همانا اختلاف در برخی از مقدمات است؛ زیرا صرف اتحاد در برخی از مقدمات یا کبرای کلی، مایه وحدت دلیل نخواهد شد ثالثاً.

سوم: برهان عقلی محض، براساس تبیین عقلی صرف که راجع به ملکه علم و ملکه عمل استوار می‌باشد و عقل، هیچ‌گونه خللی در مراحل سه‌گانه نبوت، امامت، و ولایت فقاقت و عدالت نمی‌یابد؛ و اگرچه برهان عقلی، بر شخص خارجی اقامه نخواهد شد، لیکن در مجرای خود که عنوان "فقاقت و عدالت همراه با تدبیر و سیاست " است، هیچ قصوری ندارد تا نیازمند به دلیل منقول باشد و از دلیل نقلی استمداد کند که به سبب آن، برهان عقلی محض، به صورت دلیل ملفق از عقل و نقل تنزل نماید و اگر آسیب موهوم یا گزند متوهمی، دلیل نقلی را تهدید می‌کند، دلیل عقلی مزبور را نیز با تحدید خویش تهدید نماید. غرض آنکه؛ نصاب دلیل عقلی محض، با استعانت از مقدمات عقلی صرف، محفوظ است؛ اگر چه محدوده دلیل ملفق، جایگاه خود را داراست.

چهارم: چون عقل از منابع غنی و قوی دین است و بسیاری از مبانی که سند استنباط احکام فقهی و فروع اخلاقی و حقوقی است از آن استخراج می‌شود، پس اگر برهان عقلی، در مقطع سوم از مقاطع سه‌گانه طولی مزبور، بر ضرورت ولایت فقیه عادل اقامه شد، چنین دلیلی، شرعی است و چنان مدلولی، حکم شارع خواهد بود که از طریق عقل کشف شده است؛ زیرا مکرراً اعلام شد که عقل، در مقابل نقل است نه در برابر دین و شرع؛ یعنی معقول در قبال مسموع است نه در مقابل مشروع؛ و به تعبیر بهتر، مشروع، گاهی از راه عقل کشف می‌شود و زمانی از راه نقل. پس اگر ولایت فقیه عادل، با دلیل عقلی صرف ثابت‌شد، چنان ولایتی، مشروع بوده و حکم شریعت الهی را به همراه دارد.

پنجم: ممکن است تحریر "قاعده لطف " بر مبنای اهل کلام، مشوب به نقدمقبول باشد؛ زیرا گروهی از آنان نظر اشاعره، قائل به تحسین و تقبیح عقلی نیستند و گروه دیگر آنان، نظیر معتزله، گرچه قائل به حسن و قبح عقلی‌اند، لیکن میان "واجب علی الله " و "واجب عن الله " فرق نگذاشتند؛ چه‌اینکه برخی از اهل کلام، میان امور جزئی و شؤون کلان و کلی فرق ننهادند و چنین پنداشتند که هر امری ظاهراً حسن باشد، انجام آن بر خداوند واجب است و هر امری که ظاهراً قبیح باشد، ترک آن بر خداوند لازم است. کفر کافران را نمی‌توان مورد نقض قرار داد؛ زیرا لطف، به حسب نظام کلی است اولاً و به حسب واقع است نه ظاهر ثانیاً، که تفصیل آن، از حوصله این مقال و حوزه این مقالت‌بیرون است. لیکن تبیین آن قاعده به صورت حکمت و

عنایت الهی در مسائل کلان جهان، بر منهج حکیمان و به عنوان "واجب عن الله" و نه "واجب علی الله" معقول و مقبول است.

اگر حکومت عدل اسلامی، ضروری است و اگر تاسیس چنین حکومتی ضروری، بدون حاکم نخواهد بود و اگر حاکم اسلامی، مسؤول تبیین، تعلیل، دفاع و حمایت، و اجرای قوانینی است که اصلا مساسی با اندیشه بشری ندارد و اسقاط و اثبات و تخفیف و عفو حدود و مانند آن، در حوزه حقوق انسانی نبوده و نیست و منحصر حسیل وحی الهی است، زمام چنین قانونی، فقط به دست صاحب شریعت خواهد بود و تنها اوست که زمامدار را معین و نصب می نماید و تعیین زمامدار به عنوان حکمت و عنایت، "واجب عن الله" است و فتوای عقل مستقل، پس از کشف چنان حکمت و عنایت، چنین است که حتما در عصر طولانی غیبت، والی و زمامداری را تعیین کرده که در دو رکن رصین علم و عمل (فقاہت و عدالت)، نزدیک ترین انسان به والی معصوم (علیه السلام) باشد و این، تنها راهی است که وجوب تصدی وظیفه سرپرستی و ولایت را برای فقیه و وجوب تولی و پذیرش را برای جمهور مردم به همراه دارد؛ زیرا نه جمهور مردم در مدار تدوین قانون الهی و دین خداوند سهیم می باشند تا از سوی خود وکیل تعیین نمایند و نه تفکیک وکیل جمهور از ناظر بر حسن جریان راهگشاست؛ به طوری که ملت، مؤمن مدبری را انتخاب نماید و فقیه عادل، بر او نظارت کند؛ زیرا زمام چنین کار و توزیع چنین وظیفه ای، درخور حقوق جمهور که در تدوین قانون الهی سهمی ندارد نیست تا در نتیجه، شرکت سهامی سرپرستی تشکیل دهد و شخصی را وکیل و فقیهی را ناظر سازد.

از اینجا، طریق منحصر نظام اسلامی معلوم می شود که همان تصدی فقاہت عادلانه و سیاست فقیهانه، به عنوان نیابت از معصوم (علیه السلام) و سرپرستی حوزه اجرای قوانین الهی باشد خواهد بود. البته فقیه عادل که والی امت اسلامی است، می تواند وکیل معصوم باشد؛ زیرا وکالت از معصوم ولی، همراه با ولایت بر امت است؛ چون وکیل ولی، ولایت را به همراه خود دارد؛ لیکن آنچه وکالت از معصوم را حائز است و در نتیجه، ولایت بر جمهور مردم را داراست، همانا شخصیت حقوقی فقیه عادل؛ یعنی مقام برین فقاہت و عدالت است که شخصیت حقیقی فقیه عادل، همتای شهروندان دیگر، "مولی علیه" چنان ولایتی خواهد بود.

ششم: مدار محوری هر برهان را "حدوسط" او تعیین می کند و نتیجه برهان نیز در همان مدار دور می زند و هرگز نتیجه برهان، از مدار فلک اوسط او بیرون نمی رود؛ هر چند که از کبرای عالم استمداد شود و از عموم یا اطلاق اصل جامعی استعانت حاصل آید. برهان عقلی بر ضرورت امامت، نتیجه ای وسیع تر از ضرورت وجود جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی دهد؛ زیرا عنصر محوری امامت، همان خلافت و جانشینی امام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است نه وسیع تر از آن تا گفته شود: اگر جامعه با وجود امام معصوم (علیه السلام) به تمدنی که عین تدین او است می رسد و با نبود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مقصد نائل می شود، پس دلیل بر ضرورت رسالت و نبوت نخواهد بود.

سر ناصواب بودن چنین گفتاری این است که مدار برهان امامت، جانشینی و خلافت از رسول است نه جابجایی امام و رسول؛ تا امام، بدیل و عدیل رسول شود؛ زیرا عنصر اصیل استدلال، همانا اثبات بدل اضطراری است نه بدیلی عدیل. همچنین مدار محوری برهان عقلی بر ولایت فقیه و حدوسط آن که تعیین کننده مسیر اصلی استدلال است، همانا نیابت نزدیک ترین پیروان امام معصوم (علیه السلام) و بدل

اضطراری واقع شدن وی در صورت اضطرار و دسترسی نداشتن به امام معصوم (علیه السلام) که "منوب عنه" می باشد. بنابراین نمی توان گفت: اگر نظم جامعه بدون رهبر معصوم حاصل می شود، پس نیازی به امام معصوم (علیه السلام) نیست و اگر بدون رهبر معصوم حاصل نمی شود، پس فقیه، ولایت امت را فاقد بوده، واجد سمت رهبری نخواهد بود. سر نادرست بودن چنین برداشتی این است که عصمت والی، شرط در حال امکان و اختیار است و عدالت آن، شرط در حال اضطرار و امتناع دسترسی به والی معصوم می باشد. البته برکات فراوانی در حال اختیار و حضور ولایتمدارانه معصوم بهره امت می شود که در حال اضطرار، نصیب آنان نمی گردد.

برای روشن شدن این مطلب که از مسائل "فقه اکبر" به شمار می آید، نموداری از "فقه اصغر" ارائه می شود تا معلوم گردد که میان "بدل اضطراری" و "بدیل عدیل" فرق وافر است. وظیفه زائری که حج تمتع بعهد اوست، تقدیم هدی و قربانی در سرزمین منی است. اگر فاقد هدی باشد و قربانی مقدور او نیست و در حال اضطرار به سر می برد، روزه ده روز، به عنوان بدل اضطراری از قربانی، وظیفه او خواهد بود: "فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى فمن لم يجد فصيام ثلثة ايام فى الحج وسبعة اذا رجعتم تلك عشرة كاملة ذلك لمن لم يكن اهله حاضري المسجد الحرام واتقوا الله واعلموا ان الله شديد العقاب" (۶۷). همان گونه که در مثال فقه اصغر نمی توان گفت: اگر روزه در حج تمتع کافی است، نیازی به قربانی نیست و اگر قربانی لازم باشد، روزه کافی نیست، در ممثل فقه اکبر نیز نمی توان گفت: اگر عدالت فقیه رهبر کافی است، نیازی به رهبر معصوم نیست و اگر عصمت رهبر لازم است، رهبری فقیه عادل کافی نیست؛ زیرا موطن اختیار غیر از ممر اضطرار است. البته اختلاف رای فقهاء که در زمان رهبری فقیه عادل رخ می دهد، غیر قابل انکار است، لیکن حل آن به مقدار میسور در حال اضطرار، در پرتو عدل او ممکن است و هرگز چنین اختلافی در زمان رهبری امام معصوم (علیه السلام) پدید نمی آید. البته اختلاف یاغیان عنود و طاغیان لدود، خارج از بحث است؛ زیرا این گروه همواره در برابر هرگونه دادخواهی و عدل گستری، به تطاول مبادرت کرده و می کنند و شانی جز محاربت با خدا و مخالفت با دین او نداشته و ندارند.

با این تحلیل، معلوم می شود که تمایز امام معصوم و فقیه عادل، از سنخ تخصص است نه تخصیص؛ تا گفته شود: "عقلیة الاحکام لا تخصص"؛ یعنی در حال اختیار، عصمت رهبر لازم است و در حال اضطرار، عدالت وی کافی می باشد و بر همین حدوسط، برهان عقلی اقامه شده است.

هفتم: گرچه عناصر ذهنی برهان حصولی را عناوین ماهوی یا مفهومی تشکیل می دهند، لیکن افراد آن ماهیات یا مصادیق این مفاهیم، همانا امور وجودی اند که نه تنها اصالت از آن آنهاست، بلکه تشکیک و تعدد مراتب و تعیین حدود و احکام بر حسب مراتب وجودی، مطلبی است متقن و حکم مسلم هستی است. اگر قاعده لطف متکلمانه یا حکمت و عنایت حکیمانه ارائه می شود و اگر قاعده نظم و عدل فقه سائسانه و مانند آن مطرح می گردد، همراه با تشکیک و شدت و ضعف درجات وجودی است و اگر ملکه علم و عدل رهبران دینی بازگو می شود، همتای با تشکیک و تفاوت مراتب وجودی است و لذا، حفظ مراتب سه گانه نبوت، امامت، فقاہت و نیز صیانت درجات عصمت ویژه پیامبر از یک سو و عصمت امام معصوم (علیه السلام) از سوی دیگر و عدالت فقیه که مرحله ضعیف از ملکه صیانت نفس از هوس و حفظ روح از هواست از سوی سوم،

لازم خواهد بود؛ به گونه‌ای که ضرورت نبوت، عرصه را بر امامت امام معصوم تنگ نمی‌کند و ضرورت امامت معصوم نیز ساحت فقاہت را مسدود نمی‌سازد؛ چه‌اینکه برهان ولایت و رهبری فقیه عادل، هرگز ضرورت نیاز به امام معصوم (علیه‌السلام) را پس از ارتحال رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برطرف نمی‌نماید و لذا، هیچ‌گاه نمی‌توان گفت: اگر رهبری غیر معصوم کافی است، پس بعد از ارتحال رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، نیازی به امام معصوم نیست و جریان غیبت امام عصر (علیه‌السلام) مخدوش می‌شود.

سر نارسائی چنین گفتاری آن است که مراتب معقول و مقبول، حفظ نشد و تمایز اختیار و اضطرار، ملحوظ نگشت و تفاوت وحدت تشکیکی یا وحدت شخصی، منحفظ نماند؛ زیرا با درجه معین از لطف، حکمت، نظم، و قسط و عدل، نمی‌توان نتایج‌سه‌گانه نبوت، امامت، و ولایت فقیه عادل را ثابت نمود، لیکن با درجات متعدد از اصول گذشته در طی سه برهان با سه حدوسط، کاملاً میسور خواهد بود.

هشتم: ویژگی زمان اختیار این است که به ترتیب، وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سپس وجود امام معصوم (علیه‌السلام) ضروری خواهد بود و چون عصمت رهبر، شرط است و راهی برای شناخت عصمت نیست، لذا یا با معجزه و یا با نص و تعیین شخصی رهبر معصوم قبلی، رهبری والی فعلی، معلوم می‌شود؛ اما در زمان اضطرار که به ولایت فقیه بسنده می‌شود، برای آن است که فقاہت‌شناسی و عدالت‌یابی، مقدور بشر است و لذا می‌توان آن اوصاف را از راه خبرگان شناخت؛ لیکن قدرت شناخت، تنها تاثیری که دارد این است که نیاز به اعجاز و مانند آن را برطرف می‌کند نه آنکه زمام تعیین رهبر را به دست جمهور و مردم بسپارد؛ زیرا رهبر اسلامی، متولی دین خدا و مکتب الهی است. دین الهی و مکتب خدا، حق جمهور نیست تا زمام آن را به دست‌شخص معین هر چند فقیه عادل باشد بسپارد؛ زیرا خود جمهور، "مورد حق" است نه "مصدر حق"؛ و به اصطلاح، "مبادقابلی" اجرای حدود، احکام، عقائد، و اخلاق الهی است نه "مبادفاعلی" آن؛ و لذا زمام تبیین، تقلیل، حمایت و دفاع، هدایت و تبلیغ و دعوت، و بالاخره اجرای آن باید از سوی صاحب دین و مالک مکتب و به اصطلاح، مبادفاعلی قانون سماوی تعیین شود؛ زیرا مکتب الهی، قانون مدون بشری نبوده و عصاره اندیشه اندیشوران جامعه نخواهد بود و لذا هیچ یک از شؤون یادشده آن، در اختیار جمهور مردم نیست تا زمام حق خود را به دیگری واگذار کنند و او را وکیل خویش قرار دهند؛ چه‌اینکه شخصیت حقیقی فقیه عادل نیز هیچ سهمی در امور مزبور ندارد؛ بلکه چونان شهروندان دیگر، تنها پذیرای ولایت فقاہت و عدالت است؛ بدون آنکه تافته‌ای جدا بافته از جمهور مردم باشد.

غرض آنکه؛ فرق معصوم و غیرمعصوم، گذشته از مقام معنوی، در سهولت‌شناخت و صعوبت آن است نه در ولایت و وکالت که معصوم، ولی بر مردم باشد و فقیه عادل، وکیل جمهور.

ترس دشمنان از ولایت فقیه

باید توجه داشت که دشمنان اسلام و مسلمانان، بیش از خود قانون آسمانی، از قانون‌شناسی که بتواند قانون الهی را بعد از وظائف سه‌گانه قبلی؛ یعنی تبیین، تعلیل، و دفاع علمی، قاطعانه پیاده کند هراسناکند و با انتخاب رهبر است که بیگانگان آیس و ناامید می‌شوند؛ چرا که تنها با وجود رهبر قانون‌شناس و عادل و توانا است که دین الهی به اجرا درمی‌آید و ظهور می‌کند.

دشمنان اسلام، در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، به این امید نشستند که لااقل پس از رحلت آن حضرت، کتاب قانون، بدون "مجری" بماند و آنگاه، با این قانون مکتوب و نوشته شده، به خوبی می توان کنار آمد و آن را به دلخواه خود تفسیر کرد. اما وقتی برای این کتاب، مجری و مفسری به نام علی بن ابی طالب (علیه السلام) نصب شد و او، امیر مؤمنان و رهبر جامعه اسلامی گشت، آن دشمنان به کمین نشستند، ناامید گشتند و آیه شریفه "الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون" (۶۸) در همین باره نازل شد. خدای سبحان می فرماید: امروز که روز نصب ولایت است، کافران از دین شما و از اضمحلال و به انحراف کشیدن آن ناامید گشتند؛ پس دیگر از آنان هراسی نداشته باشید و از غضب خدا بترسید که در اثر سستی و کوتاهی تان شامل شما گردد. اگر دین خدا را یاری کنید و پشت سر ولی خدا و رهبر خود حرکت نمائید، خدایی که همه قدرت ها از ناحیه اوست، حافظ و نگهدار و ناصر شما خواهد بود: "ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم".

عبدالله جوادی آملی. «پیرامون وحی و رهبری»، قم: الزهراء، ۱۳۶۸.

داوود فیرحی. نظام سیاسی و دولت در اسلام، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها، بهار ۱۳۸۲.

[۱]. ر.ک: مصباح یزدی، محمد تقی، پرسشها و پاسخها، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۵۹.

[۲]. ر.ک: معرفت، محمد هادی، فصلنامه حکومت اسلامی، سال پنجم، شماره ۱۵، بهار ۱۳۷۹، ص ۱۲۱.

[۳]. ر.ک: عطائی، علی، ولایت فقیه از دیدگاه فقهاء و مراجع، قم مرکز بررسی های اسلامی، ۱۳۶۴، ص ۴۶-۴۸.

[۴]. در قرآن کریم آیات متعددی وجود دارد که به لزوم تشکیل حکومت صالحان تاکید می کند و مردم را از پیروی طاغوت و حاکمان ستمگر برحذر می دارد که از مجموعه این آیات چنین می توان نتیجه گرفت که تنها ولایت مشروع در عصر غیبت و حکومت صالحان، حکومت و ولایت فقهاء جامع الشرائط می باشد: قرآن

- کریم: نحل / ۳۶ - نساء / ۶۰ - بقره / ۲۵۷ - نساء / ۵۸ و ۵۹ - یونس / ۳۵ - بقره / ۱۲۴.
- [۵]. مصباح یزدی، محمد تقی، ولایت فقیه، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸، ص ۱۰۴.
- [۶]. موسوی الخمینی، سید روح الله، ولایت فقیه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)، ۱۳۷۳، ص ۴۰.
- [۷]. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، قم، اسراء، ۱۳۷۸، ص ۲۴۸.
- [۸]. همان، ص ۲۵۱.
- [۹]. موسوی الخمینی، سید روح الله، ولایت فقیه، همان، ص ۳۳.
- [۱] ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۴، ص ۴۴۲.
- [۲] ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۰۵.
- [۳] میراحمدی زاده، مصطفی، رابطه فقه و حقوق.
- [۴] راغب اصفهانی، المفردات فی غرایب القرآن، ص ۵۳۳.
- [۵] یوسف (۱۲)، آیه ۶۷.
- [۶] نجم (۵۳)، آیات ۳-۵.
- [۷] بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۳۲.
- [۸] ولایت فقیه، ص ۱۶۲.
- [۹] ر.ک: مصباح یزدی، محمد تقی، حقوق و سیاست در قرآن، ص ۱۶۲.
- [۱۰] توبه (۹)، آیه ۳۱.
- [۱۱] مائده (۵)، آیه ۵۵.
- [۱۲] نوروزی، محمد جواد، نظام سیاسی اسلام، ص ۱۸۷ و ر.ک: آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، نشر اسراء، ۱۳۷۸، صص ۱۲۵-۱۲۳.
- [۱۳] ر.ک: امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۱ - ۴۲ و همو کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۶.
- [۱۴] ر.ک: امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۶۱ و همو کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱ - ۴۶۵.
- [۱۵] ر.ک: شهید مرتضی مطهری، علل گرایش به مادیگری، ج ۱، ص ۵۵۳ - ۵۵۵.
- [۱۶] ر.ک: امام خمینی، صحیفه ی نور، ج ۲۰، ص ۴۵۹ و ج ۲۱، ص ۳۷۱.
- [۱۷] راغب اصفهانی، المفردات فی غرایب القرآن، ص ۵۳۳.
- [۱۸] ر.ک: راغب اصفهانی، المفردات، ص ۵۳۲؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۰ - ۴۰۲ و نگارنده، مجله ی حکومت اسلام، شماره ی ۹، مقاله ی «مفهوم ولایت فقهی»، ص ۴۳ و ۴۴.
- [۱۹] برای تفصیل بیش تر ر.ک: نگارنده، مجله ی حکومت اسلامی، شماره ی ۹، پاییز ۷۷، «مفهوم ولایت فقهی»، ص ۲۶ - ۲۹.
- [۲۰] ر.ک: مصباح یزدی، محمد تقی، پرسشها و پاسخها، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۵۹.
- [۲۱] ر.ک: معرفت، محمد هادی، فصلنامه حکومت اسلامی، سال پنجم، شماره ۱۵، بهار ۱۳۷۹، ص ۱۲۱.

[۲۲] ر.ک: عطائی، علی، ولایت فقیه از دیدگاه فقهاء و مراجع، قم مرکز بررسی های اسلامی، ۱۳۶۴، ص ۴۶-۴۸.

[۲۳] در قرآن کریم آیات متعددی وجود دارد که به لزوم تشکیل حکومت صالحان تاکید می کند و مردم را از پیروی طاغوت و حاکمان ستمگر برحذر می دارد که از مجموعه این آیات چنین می توان نتیجه گرفت که تنها ولایت مشروع در عصر غیبت و حکومت صالحان، حکومت و ولایت فقهاء جامع الشرائط می باشد: قرآن کریم: نحل / ۳۶ - نساء / ۶۰ - بقره / ۲۵۷ - نساء / ۵۸ و ۵۹ - یونس / ۳۵ - بقره / ۱۲۴.

[۲۴] مصباح یزدی، محمد تقی، ولایت فقیه، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸، ص ۱۰۴.

[۲۵] موسوی الخمینی، سید روح الله، ولایت فقیه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره)، ۱۳۷۳، ص ۴۰.

[۲۶] جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، قم، اسراء، ۱۳۷۸، ص ۲۴۸.

[۲۷] همان، ص ۲۵۱

[۲۸] موسوی الخمینی، سید روح الله، ولایت فقیه، همان، ص ۳۳.